رسالت
سال سی‌ونهم ■ شماره ۱۰۹۰۸ ■ روزنامه صبح ایران

راه اشتغال از دانشگاه نمی‌گذرد!

اهمیت آموزش آن‌هم در سطح عالی بر کسی پوشیده نیست. آموزش راهگشای پیشرفت و توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیز هست. اما تعداد متقاضیان کنکور در سال‌های اخیر مرتب کاهش یافته و بادبزن طرفگرفتن افزایش تعداد دانشگاه‌های کشور و افزوده شدن دانشگاه‌های آزاد و پیام نور، که فرصت راهیابی به مراکز آموزش عالی را در مقایسه با دو دهه گذشته به مراتب آسان‌تر کرده است، کاهش میزان متقاضی تحصیلات عالی، به خالی ماندن صندلی‌های دانشگاه و به صفر رسیدن سهمیه برخی از رشته‌ها منجر شده است، چراکه مسئله بیکاری و شرایط نامساعد اقتصادی انگیزه تحصیل را کاهش داده و همه ساله دانش‌آموختگی جمع کثیری از دانشجویان فاقد مهارت از انواع دانشگاه‌های شهریه محور با سطح کیفی پایین و حتی دانشگاه‌های دولتی به تعداد متقاضیان اشتغال، افزوده می‌شود.

طی سال‌های متمادی، کمی گرایی رویکرد اصلی مقامات آموزش عالی بوده است و همچنان افزایش جمعیت دانشجویی عاملی ارزشمند در توسعه کشور به شمار می‌رود. در اهمیت این موضوع تردیدی نیست، اما عدم توازن در نظام تربیت دانشجو و نیازهای بازار کار و بی‌توجهی به عوامل کیفی و نادیده گرفتن این موضوعات، برخی از جنبه‌های مثبت افزایش جمعیت دانشجو دارای تحصیلات دانشگاهی را تحت الشعاع قرار داده و منجر به روند معکوس از نیمه دوم دهه نود خورشیدی شده است. اکنون از شمار جمعیت دانشجوی کشور و در نتیجه دانش‌آموختگان دانشگاهی و دارای مدرک حداقل لیسانس کاسته شده است.

ریزش متقاضیان از ثبت نام تا حضور در دانشگاه هیچ توجیه دیگری ندارد، جز اینکه دیگر کنکور برای داوطلبان به معنی رسیدن به آینده بهتر نیست. از این رو «در نوبت دوم آزمون سراسری امسال، تعداد ۹۸۴ هزار و ۲۱۴ داوطلب ثبت نام کردند که ۶۲۰ هزار و ۵۵۷ نفر آنها زن و ۳۶۳ هزار و ۶۵۷ نفر نیز مرد بودند. تعداد یک میلیون و ۱۵۲ هزار و ۵۱۸ داوطلب هم در نوبت اول کنکور امسال ثبت نام کردند که زنان با ۷۲۹ هزار و ۶۵۶ نفر به نوعی ۶۳ درصد داطلبان را تشکیل دادند. با این احساب آمار داوطلبان نوبت دوم کنکور کاهش یافته است.» (منبع: ایسنا) خیل بیکاران تحصیلکرده، اصلی‌ترین مسئله‌ای است که تحصیلات دانشگاهی را از رونق انداخته است و برخی از جوانان متوجه شده‌اند مسیر موفقیت و دستیابی به شغل تنها از دانشگاه نمی‌گذرد و اصلا قرار نیست همه افراد تحصیلات دانشگاهی داشته باشند.

براساس آمارهای موجود، نقطه پیک جمعیت دانشجویی کشور مربوط به سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۳ با بیش از چهار میلیون و ۸۰۰ هزار دانشجو بوده است که این تعداد در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ به ۳ میلیون و ۱۸۲ هزار نفر کاهش یافته. به عبارت دیگر، در دوره‌ای کمتر از ۱۰ سال، تعداد دانشجویان بیش از یک و نیم میلیون نفر کم شده است.

براساس آمار اعلامی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی با مقایسه جمعیت دانشجویی در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ و ۱۴۰۰-۱۴۰۱ جمعیت دانشجو در این دو سال ۲/۷ درصد کاهش یافته است.

گزارش‌های سازمان سنجش هم حکایت از آن دارد که بالغ بر ۵۰ درصد از کنکوری‌ها در سال‌های اخیر انتخاب رشته نکرده‌اند، روندی که از سال ۱۳۹۰ آغاز و تا به امروز هر سال تعداد کمتری از داوطلبان کنکور انتخاب رشته کرده‌اند. در کنکور ۱۴۰۲ یک میلیون و ۱۱۹ هزار و ۴۳۶ نفر شرکت کردند که فقط نیمی از آنها در حدود ۵۸۳ هزار نفر انتخاب رشته کردند. با استناد بر آماری که در رسانه‌ها درج شده: «سال ۹۷ بیش از ۶۰ درصد و سال ۹۸ بیش از ۵۴ درصد داوطلبان اقدام به انتخاب رشته کرده‌اند و سال ۴۶.۹۹ درصد و سال ۱۴۰۰ نیز همین میزان انتخاب رشته کرده‌اند» و این یعنی سکه تحصیلات دانشگاهی رونق گذشته را ندارد و خیل عظیم بیکاران تحصیلکرده، جوانان را به سمت مشاغلی هدایت کرده که تحصیلات دانشگاهی نمی‌خواهد و درآمد آن به نسبت مشاغل بسیاری از تحصیلکرده‌ها بیشتر است. با این وجود برخی از جوانان هنوز به این باور نرسیده‌اند که تناسبی بین رشته‌های تحصیلی، فارغ‌التحصیلان و تقاضای بازار کار وجود ندارد و به همین علت اخذ مدرک دانشگاهی را همچنان مسیری برای دستیابی به شغل بهتر تصور می‌کنند و بدون تحقیق و تأمل در سرانجام رشته‌هایی که بازاری برای اشتغال ندارند، دست به انتخاب می‌زنند و بعد از اتمام تحصیل و مواجهه با دربسته بازار اشتغال است که از بی‌ثمری تحصیل خود آگاه می‌شوند. برخی رشته‌ها نیز به تدریج با تجمع دانش‌آموختگان اشباع شده و متقاضیان بدون توجه به این مسئله همچنان به انتخاب این رشته‌ها، که دیگر بازاری برای اشتغال ندارند، ادامه می‌دهند. به این ترتیب «توان و زمان طلایی خود را که می‌تواند صرف مهارت‌آموزی و به فعل رساندن توانمندی‌های بالقوه‌شود، برای دستیابی به مدرکی بی‌سرانجام تلف می‌کنند.»

مریم قهرمانی از پژوهشگران این حوزه در مقاله‌ای ضمن تأکید بر عبارت پیش گفته مطرح کرده است که بنا بود دانشگاه‌ها به عنوان بازوهای اجرایی نظام آموزش عالی، امکانی برای افزایش توانمندی علمی و مهارتی دانش‌آموختگان باشد و راه را برای ابتکار و نوآوری در عرصه علم و عمل بگشاید و آموزش و تربیت نیروهای متخصص، کارآمد و خلاق مورد نیاز جامعه را سرلوحه کار خود قرار دهد و به تبع آن مسیر توسعه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را برای آحاد کشور هموار کند، اما اکنون به چاله‌ای برای آحاد عمر، توان و پول طالبان مدرکی تبدیل شده است که هرسال بی‌اعتبارتر از سال پیش جلوه می‌کند. مدرکی که دانش‌آموختگان با آن بی‌بضاعت‌تر از جویندگان کاری مدرک می‌نمایند و بدون آن مدرک، درهای بازار اشتغال به رویشان گشوده‌تر می‌بود. داده‌ها حاکی از آنند که درصد بیکاری دانش‌آموختگان مقاطع تحصیلی عالی، در برخی از استان‌های کشور ۳ برابر بیکاران است که تحصیلات دانشگاهی ندارند. نظام آموزش عالی اما به چنین مسئله مهمی بی‌تفاوت است و همچنان به پذیرش بی‌رویه دانشجویان در مقاطع تحصیلی عالی، حتی در آن رشته‌هایی که با فقر مطلق بازار اشتغال مواجهند، ادامه می‌دهد و برنامه‌ریزان و مدیران سطوح کلان تصمیم‌گیری نیز در قبال این چالش که می‌تواند خاستگاه آسیب‌های غیرقابل انکاری باشد، موضعی منفعلانه اتخاذ کرده‌اند و نه مسیر تحصیل در رشته‌های فاقد بازار کار را بر مدرک جویان می‌بندند و نه تدبیری برای گشایش فرصت‌های شغلی که زمینه‌ساز اشتغال دانش‌آموختگان را فراهم آورد و پاسخگوی این حجم از تقاضا باشد، از خود نشان می‌دهند. نتیجه چنین سوء مدیریتی، انباشت تقاضا در کمبود رو به فزونی عرضه اشتغال است.»

امروزه دیگر دانشگاه را کاری با بازار اشتغال نیست و هر یک مسیر مجزای خود را طی می‌کنند. گسستگی ارتباط میان دانشگاه و بازار اشتغال تا بدانجا رسیده که برخی رشته‌های تحصیلی، اساسا جایی در بازار اشتغال ندارند و کارکردی تزئینی دارند و برخی دیگر با اشباع حداکثری مواجهند، اما آموزش عالی بی‌توجه به این معضل، همچنان مجوزهای اندازی این رشته‌ها را در انواع دانشگاه‌های شهریه محور با سطح کیفی نابسنده صادر می‌کند و این دانشگاه‌ها همه ساله دراین رشته‌ها، بی‌رویه دانشجو می‌پذیرند و آنها را با انبوهی از دانش‌آموختگان مستعد بیکاری روانه بازار اشتغال می‌کنند. این مسئله با بازبینی سرفصل‌های درسی و تنظیم آنها بر اساس اطلاعات علمی و عملی مورد نیاز رشته‌ها و فرصت‌های شغلی مرتبط با این رشته‌ها و ایجاد هماهنگی و همسویی میان سرفصل دروس، با شرایط احراز مشاغل مورد نیاز در جامعه را ضروری می‌کند.

وقتی آموزش، درخدمت اشتغال نباشد، سرانجامی جز متلاطم کردن عرضه و تقاضای بازار اشتغال در پی نخواهد داشت و حاصل آن، معضل آسیب‌زای بیکاری دانش‌آموختگان خواهد بود؛ آنچه امروزه در سطحی فراگیر در جامعه شاهد آن هستیم.

از آنجایی که از زمان ابتدایی مؤسسان بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آموزشی، جیب دانش‌آموختگان، بیشتر از سطح کیفی تحصیلی‌شان اهمیت داشته است، اغلب این دانش‌آموختگان، به سطحی از توانمندی تحصیلی، مهارتی و کارآمدی نرسیده‌اند که بتوانند در بیرون از دانشگاه، مسیری هموار به سوی بازار اشتغال بیابند. فقر مهارتی، ناکارآمدی و دانش علمی نابسنده که دستاورد دوران تحصیلی این دانش‌آموختگان است، زمان آنها را از دست رفته می‌نمایاند و آنها را در مواجهه با نیازهای بازار اشتغال، با این واقعیت تلخ مواجه می‌کند که آنچه در دانشگاه به دست آورده‌اند، حاصلی ندارد.

چهار سال قبل، معاون آموزشی وقت سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای، فقر مهارتی را دلیل مراجعه ۴۰ درصد از دانش‌آموختگان بیکار به این سازمان که درمیان‌شان دانش‌آموختگان مقطع دکترا نیز حضور دارند، قلمداد کرده و گفته بود دستکم ۷۰ درصد مشاغل موجود در بازار اشتغال، نیاز به تحصیلات دانشگاهی ندارند. او با نقد پدیده مدرک‌گرایی که مدرک تحصیلی را بر مهارت ترجیح می‌دهد، عنوان کرده بود اگر به جای اتلاف وقت دانش‌آموختگان در دانشگاه‌ها، زمان آنها را صرف مهارت‌آموزی می‌کردیم، آنها با سهولت بیشتری وارد بازار اشتغال می‌شدند. از اشتغال دانش‌آموختگان در مشاغلی همچون مسافرکشی، دلالی، راه‌اندازی سوپرمارکت، ادامه شغل موروثی و مواردی از این دست خبر داده و فقدان نگاه به شغل در برنامه درسی دانشگاه‌ها را عاملی دانسته بود که با بازار اشتغال را با کمبود نیروی دانش‌آموخته ماهر و کارآزموده مواجه کرده است.

پژوهش‌ها چه می‌گویند؟

پژوهش‌های متعددی با موضوع بررسی وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی صورت گرفته که مریم قهرمانی، پژوهشگر حوزه آموزش به تبیین آنهایی پرداخته که موید فقدان مهارت دانش‌آموختگان و عدم هماهنگی میان رشته تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال است. از جمله در پژوهشی که در قالب نظرسنجی از سوی دانشگاهیان، مدیران بنگاه‌های اقتصادی و دانش‌آموختگان دانشگاهی انجام شده، علل و عوامل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش از میان عوامل مؤثر بر افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان، به گسترش کمی دانشگاه‌هایی همچون پیام نور، مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی، دانشگاه‌های علمی و کاربردی و مواردی از این دست اشاره دارد و توسعه کمی دانشگاه‌ها، بدون توجه به سطح کیفی آنها را مؤثرترین عامل در بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی به حساب آورده است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که گسترش کمی آموزش عالی، به افزایش کارایی در امر تولید منجر نشده و عملکرد نظام آموزش عالی، با نیازهای توسعه ملی متناسب نبوده است.

در واقع باید گفت از پرتکرارترین عواملی که در پژوهش پیرامون موضوع بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته، عدم هماهنگی میان رشته تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال است و این معضل متوجه رشته‌هایی است که با فقدان فرصت‌های شغلی در بازار اشتغال مواجه‌اند. متأسفانه رشته‌های بی‌سرانجامی که فرصت به فعل درآوردن اندوخته‌های تحصیلی را از دانش‌آموختگان می‌گیرند، درمیان رشته‌هایی که آموزش عالی مجوزراه‌اندازی و پذیرش دانشجودر آنها را داده، پرشمار هستند. از این رو سیاستگذاران آموزشی باید به جای پذیرش بی‌رویه دانشجویان در دانشگاه‌ها، به نیازهای واقعی بازار اشتغال توجه کنند و برنامه‌ریزی آموزشی خود را با این نیازها منطبق کنند. این امر با ارزیابی سرنوشت شغلی دانش‌آموختگان و استفاده از نتایج این ارزیابی برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی آموزشی محقق می‌شود.

پژوهش‌های متعدد دیگری روند رو به رشد پذیرش متقاضیان در انواع رشته‌ها و گرایش‌های دانشگاهی و ورود بی‌رویه آنان به بازار بی‌سرانجام اشتغال را مورد بحث قرار داده و نشان داده‌اند با گذشت زمان وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان این رشته‌ها دشوارتر شده است. از طرفی افزایش ظرفیت‌های آموزش عالی با تأسیس بی‌رویه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در اقصی نقاط کشور سبب سازافزایش بی‌رویه عرضه دانش‌آموختگان جویای کار شده و عدم پاسخگویی بازار اشتغال به این میزان از عرضه نیروی کار عاملی تأثیرگذار بر رشد نرخ بیکاری دانش‌آموختگان در سطحی گسترده است. معضلی که سرمایه‌گذاری انجام شده برتربیت نیروی انسانی دانش‌آموخته را بی‌بازگشت می‌گذارد و با سلب امکان ایفای نقش‌های اجتماعی توسط نیروی دانش‌آموخته، برای نیل به اهداف توسعه، زیان‌های اقتصادی و اجتماعی جبران‌ناپذیری به دنبال داشته است.

مأیوس کننده‌ترین شکل ممکن است.

بازبینی و تنظیم سرفصل‌های درسی مبتنی بر نیاز بازار کار

کارشناسان حوزه آموزش عالی فقدان ارتباط میان دانشگاه و جامعه را عاملی می‌شناسند که به عدم توازن میان ظرفیت‌پذیرش دانشجو و نیازهای بازار اشتغال انجامیده است. در واقع باید گفت در نظام آموزش عالی ایران، تحصیلات، توان بالقوه‌ای به حساب می‌آید که قابلیت اجرایی چندانی ندارد؛ درحالی که دانش‌آموختگان، برای بهره‌گیری از بازار اشتغال، نیازمند مهارت‌آموزی هستند. اما بسیاری از رشته‌های تحصیلی، عملا فاقد کارایی است و اغلب دانش‌آموختگان این رشته‌ها، برای به کارگیری آموخته‌های خود، مجال تجربه عملی نمی‌یابند و در صورت یافتن شغل نیز در مشاغل غیرمرتبط با حوزه تحصیلی خود، فعالیت می‌کنند. این مسئله با بازبینی سرفصل‌های درسی و تنظیم آنها بر اساس اطلاعات علمی و عملی مورد نیاز رشته‌ها و فرصت‌های شغلی مرتبط با این رشته‌ها و ایجاد هماهنگی و همسویی میان سرفصل دروس، با شرایط احراز مشاغل مورد نیاز در جامعه را ضروری می‌کند.

وقتی آموزش، درخدمت اشتغال نباشد، سرانجامی جز متلاطم کردن عرضه و تقاضای بازار اشتغال در پی نخواهد داشت و حاصل آن، معضل آسیب‌زای بیکاری دانش‌آموختگان خواهد بود؛ آنچه امروزه در سطحی فراگیر در جامعه شاهد آن هستیم.

از آنجایی که از زمان ابتدایی مؤسسان بنگاه‌ها و فروشگاه‌های آموزشی، جیب دانش‌آموختگان، بیشتر از سطح کیفی تحصیلی‌شان اهمیت داشته است، اغلب این دانش‌آموختگان، به سطحی از توانمندی تحصیلی، مهارتی و کارآمدی نرسیده‌اند که بتوانند در بیرون از دانشگاه، مسیری هموار به سوی بازار اشتغال بیابند. فقر مهارتی، ناکارآمدی و دانش علمی نابسنده که دستاورد دوران تحصیلی این دانش‌آموختگان است، زمان آنها را از دست رفته می‌نمایاند و آنها را در مواجهه با نیازهای بازار اشتغال، با این واقعیت تلخ مواجه می‌کند که آنچه در دانشگاه به دست آورده‌اند، حاصلی ندارد.

چهار سال قبل، معاون آموزشی وقت سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای، فقر مهارتی را دلیل مراجعه ۴۰ درصد از دانش‌آموختگان بیکار به این سازمان که درمیان‌شان دانش‌آموختگان مقطع دکترا نیز حضور دارند، قلمداد کرده و گفته بود دستکم ۷۰ درصد مشاغل موجود در بازار اشتغال، نیاز به تحصیلات دانشگاهی ندارند. او با نقد پدیده مدرک‌گرایی که مدرک تحصیلی را بر مهارت ترجیح می‌دهد، عنوان کرده بود اگر به جای اتلاف وقت دانش‌آموختگان در دانشگاه‌ها، زمان آنها را صرف مهارت‌آموزی می‌کردیم، آنها با سهولت بیشتری وارد بازار اشتغال می‌شدند. از اشتغال دانش‌آموختگان در مشاغلی همچون مسافرکشی، دلالی، راه‌اندازی سوپرمارکت، ادامه شغل موروثی و مواردی از این دست خبر داده و فقدان نگاه به شغل در برنامه درسی دانشگاه‌ها را عاملی دانسته بود که با بازار اشتغال را با کمبود نیروی دانش‌آموخته ماهر و کارآزموده مواجه کرده است.

پژوهش‌ها چه می‌گویند؟

پژوهش‌های متعددی با موضوع بررسی وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان آموزش عالی صورت گرفته که مریم قهرمانی، پژوهشگر حوزه آموزش به تبیین آنهایی پرداخته که موید فقدان مهارت دانش‌آموختگان و عدم هماهنگی میان رشته تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال است. از جمله در پژوهشی که در قالب نظرسنجی از سوی دانشگاهیان، مدیران بنگاه‌های اقتصادی و دانش‌آموختگان دانشگاهی انجام شده، علل و عوامل بیکاری دانش‌آموختگان آموزش عالی مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش از میان عوامل مؤثر بر افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان، به گسترش کمی دانشگاه‌هایی همچون پیام نور، مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی، دانشگاه‌های علمی و کاربردی و مواردی از این دست اشاره دارد و توسعه کمی دانشگاه‌ها، بدون توجه به سطح کیفی آنها را مؤثرترین عامل در بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی به حساب آورده است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که گسترش کمی آموزش عالی، به افزایش کارایی در امر تولید منجر نشده و عملکرد نظام آموزش عالی، با نیازهای توسعه ملی متناسب نبوده است.

در واقع باید گفت از پرتکرارترین عواملی که در پژوهش پیرامون موضوع بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته، عدم هماهنگی میان رشته تحصیلی با ظرفیت‌های بازار اشتغال است و این معضل متوجه رشته‌هایی است که با فقدان فرصت‌های شغلی در بازار اشتغال مواجه‌اند. متأسفانه رشته‌های بی‌سرانجامی که فرصت به فعل درآوردن اندوخته‌های تحصیلی را از دانش‌آموختگان می‌گیرند، درمیان رشته‌هایی که آموزش عالی مجوزراه‌اندازی و پذیرش دانشجودر آنها را داده، پرشمار هستند. از این رو سیاستگذاران آموزشی باید به جای پذیرش بی‌رویه دانشجویان در دانشگاه‌ها، به نیازهای واقعی بازار اشتغال توجه کنند و برنامه‌ریزی آموزشی خود را با این نیازها منطبق کنند. این امر با ارزیابی سرنوشت شغلی دانش‌آموختگان و استفاده از نتایج این ارزیابی برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی آموزشی محقق می‌شود.